

هو العليم

شخصی که عمداً حج نرود، به دین یهود یا  
نصاری از دنیا می‌رود

بیانات

علامه حاج سید محمدحسین حسینی طهرانی  
قدس‌الله‌سرّه

مطلع انوار، جلد 2

بسم الله الرحمن الرحيم

**داستان شگفت‌آوري دربارهٔ عدم اسلام کسی  
که حجّ واجب خود را عمداً انجام نداده است**

مرحوم آیت‌الله الحقّ و اليقین، فقیه معظم آقاي  
حاج شيخ جواد انصاري همداني داستان عجيب و  
شگفت‌انگيزي دربارهٔ عدم اسلام مُسَوِّفِينَ حجّ  
بيان فرمودند:

يکي از تجّار معروف و مشهور همدان که به  
صلاح و تقوي مشهور و معروف بود، به واسطهٔ  
عارضهٔ مرض سکتۀ قلبي فوت کرد. فوت  
نابهنگام او اثر شديدی در ارحام و بازماندگان و  
دوستان او گذاشت.

جنازهٔ او را شبانه به قبرستان آوردند، تا فردا  
مراسم تغسيل و تکفين و تدفين را انجام دهند.  
آوردن جناز در وقت شب به قبرستان، در  
صورتی که ميّت در شب فوت کرده باشد، امر  
رائجی است؛ و چه بسا در همان شب هم غسل و  
کفن نموده و دفن مي‌کنند.

چون جنازه را گذاشتند و رفتند، مأمورين  
سؤال، براي بازپرسی آمدند و گفتند: «مي‌خواهي  
از دين نصاري باشي و يا از يهود؟ تو از دين  
اسلام نيستي! و بر اين معيار از تو پرسش  
نخواهد شد.»

او فریاد برآورد: «من مسلمانم! من اسلام  
دارم! من يهودي و نصراني نيستم!»

گفتند: «چون تو مرد متمکني بودي و استطاعت  
از حجّ را داشته‌اي و حجّ بجاي نياورده، مرده‌اي،

بر دین اسلام نمرده‌ای! **إِنْ شِئْتَ يَهُودِيًّا؛ وَ إِنْ شِئْتَ  
نَصْرَانِيًّا.**»

او گفت: «سوگند به خدا من مسلمانم و اعمالم  
چنین و چنان بوده است! نماز می‌خواندم،  
وجوهات اموال خود می‌دادم، به فقرا و مستمندان  
مساعدت می‌کردم و دربارهٔ خلق خدا ترحم  
می‌نمودم.»

گفتند: «اینها به‌جای خود؛ ولی چون حج  
نیاورده‌ای، خداوند متعال تو را از زمرهٔ مسلمین  
به حساب نمی‌آورد! و هر کس مستطیع باشد و حج  
نکند، عاقبت امر او همین‌طور خواهد بود.»

آنها شروع کردند به عذاب نمودن! که این  
بیچاره فریاد کشید: «ای امام حسین! آخر من  
این‌همه مجالس روضه‌خوانی تشکیل می‌دادم؛ و  
این‌همه در عزای شما شرکت می‌کردم؛ آیا  
سزاوار است که مرا در این موقع تنها و غریب  
بگذارید؟!»

در این حال، حضرت سیدالشهدا علیه‌السلام  
فوراً حاضر شدند و گفتند: «آنچه می‌گویی درست  
است، ولی چون عمداً حج واجب را تا مرگ به  
تأخیر انداخته‌ای، گریبان‌ت را گرفته است؛ فلذا  
در حکم خدا و سنت الهیه چنین جاری شده است  
که بر آیین اسلام نمیری! و من فقط برای تو یک  
کار می‌توانم بکنم و آن این است که در نزد خدا  
شفاعت کنم، تا به تو عمر دهد؛ و حج خودت را  
انجام دهی؛ آن وقت به دین اسلام خواهی مُرد!»  
حضرت فرمودند: «من اینک شفاعت کردم؛ و  
خداوند سی سال به تو عمر داد؛ حجّت را بجای  
بیاور!»

آن مرد می‌گوید: «من چشمان خود را باز کردم، دیدم در قبرستان تاریک تنها هستم و فقط یک قاری قرآن بر بالای سر نشسته و قرآن تلاوت می‌کند. او همین‌که خواست وحشت کند، گفتم: «مترس؛ من زنده هستم!» اقوام و ارحام و فرزندان آمدند؛ و حیاطمان برای آنها آن‌قدر لذت‌بخش بود که قابل توصیف نیست. من آماده تهبیه مقدمات حج بیت‌الله الحرام شدم؛ تا هنوز سر سال نرسیده بود که موسم حج شد و من با کاروان از همدان به راه افتادیم. در بیرون دروازه شهر بسیاری [برای] بدرقه ما آمده بودند و ارحام و فرزندان من گریه می‌کردند و نگران حال من بودند که شاید نتوانم از عهده حج برآیم و از دنیا بروم؛ چون در آن سنوات و اوقات، مسافرت به حج بسیار مشکل بود؛ و چه بسیار از حاجیان در راه می‌مُردند. من که تا آن زمان، قضیه شفاعت حضرت امام حسین علیه السلام و داستان تعذیب نکیرین و عدم اسلام مسووف حج را برای کسی بازگو نکرده بودم و پیوسته مترصد بودم تا ببینم: «چه می‌شود! آیا من موفق به حج می‌شوم یا نه؟» در آن وقت، فرزندان را به‌دور خود جمع کردم؛ و مطلب را برای ایشان گفتم؛ و گفتم که مطمئن باشید من به سلامت بر می‌گردم؛ و بیست‌ونه سال دیگر هم عمر می‌کنم. و همین‌طور هم شد.»

او به سلامت برگشت؛ و پس از سی‌سال از مرگ اول، رحلت کرد. و چون مُرد، او را با لباس حاجیان و عمامه و کلاه خاصی که حاجیان به سر داشتند، در خواب دیدند؛ چون در آن زمان، تجار و سایر اصنافی که به حج می‌رفتند،

پس از حجّ تا آخر عمر، همان کلاه و دستار را بر سر می‌گذاشتند. او در خواب گفت: «اللّٰهُ الْحَمْدُ مِنْ رَا بِيْنَ اِسْلَامٍ بَاظِرْسٍ وَ سَوَالٍ كَرْدَنَد وَ اَيْنَكَ هِيْجْ كَوْنَه نَارَاحَتِي نَدَارْم؛ وَ دَر كَمَالِ خَوْشٍ وَ اَسَايشْ بَه سَر مِي بَرَم. مِنْ اَز بَرَكْتِ اِمَامِ حَسِيْنِ عَلَيْهِ السَّلَامِ عَمْرَم طَوْلَانِي شَد وَ حَجْمَ قَبُوْلِ شَد وَ ثَوَابِ سِي سَالِ طَاعَتِ وَ بِنْدَگِي حَضْرَتِ حَقِّ جَلِّ وَ عَلَا بَرِ اَعْمَالِمِ اَفْزُوْدَه شَد.»<sup>1</sup>

---

<sup>1</sup> مطلع انوار، ج 2، ص 322